



خشت اول

باید به آن‌ها پایبند باشیم؟ اصلاً ذهنیت عمومی درباره «انسان مطلوب» چگونه شکل گرفته است؟ پیشوایان فکری جامعه ما در معرفی ویژگی‌های انسان تربیت یافته چه کسانی بوده‌اند؟ نخبگان و متخصصانی که اندیشه آنان توسط دانشگاه‌ها و رسانه‌ها، به تدریج ارزش‌ها و هنجارهای جامعه ما را ساختند، چه کسانی بوده‌اند؟ خود ما آموزگاران، وقتی معلمی می‌آموختیم، نظریه‌های چه کسانی را مرور می‌کردیم؟ آن‌ها درباره انسان و تربیت چگونه می‌اندیشیدند؟ مبانی علوم تربیتی و روان‌شناسی چه میزان با اعتقادات ما هم‌سویی دارند؟

اندیشه‌های **بیکن و ماکیاولی** و آنچه چقدر در معرفی ابرمرد و انسان قدرتمند به مثابه انسان تربیت یافته مؤثر بوده‌اند؟ وقتی محبت و عشق در نگاه تربیتی ما پررنگ می‌شود، آیا این احتمال وجود ندارد که تحت تأثیر آموزه‌ها و متفکران مسیحی و بودایی بوده باشیم؟ آیا تأکید فراوان بر علم و عقل در تربیت، نمی‌تواند نشان‌دهنده تأثیرپذیری از فلاسفه‌ای چون **ارسطو و ابن‌سینا** باشد؟ **کانت** و پیروان او در پذیرش ما از «انسان اخلاقی و وجدانی»، به عنوان فرد تربیت‌شده، چه نقشی دارند؟

روش‌هایی که هرازگاهی به عنوان سبک جدید تربیت، با تکیه بر انتقاد و آسیب‌شناسی دیدگاه‌های قدیمی، به بازار می‌آیند، بر چه بنیان‌هایی استوارند و چه تعریفی از تربیت انسان دارند؟ با چه معیاری می‌توان آن‌ها را نقد و انتخاب کرد؟ تنها جدید بودن یک روش، نشان، درستی آن است؟ اینکه بگویند این روش در فلان کشور یا فلان مدرسه جواب داده کافی است؟ به راستی، **جواب داده** یعنی چه؟ چه مدرسه و دانش‌آموزی می‌خواستیم تا بر اساس آن بتوانیم ارزیابی کنیم جوابی که در جای دیگر به دست آمده، همان پاسخ ماست یا نه؟ شاید آنچه در فلان مدرسه و فلان کشور جواب داده است همان چیزی نباشد که ما می‌خواستیم! ما چه می‌خواهیم؟ بله. به نظر می‌رسد **روش‌های تربیتی، متناسب با رویکردها و مکتب‌های تربیتی شکل می‌گیرند**. هر مکتب تربیتی نیز تعریفی از انسان و فهمی از انسان مطلوب دارد. در یک نظام تربیتی که برای آزادی انسان و رشد درونی او اهمیت زیادی قائل است، تنبیه بدنی ممنوع و محدود می‌شود. اما تفکری که به دنبال «ابرمرد» می‌گردد، تحمل سختی را برای تربیت ضروری می‌شمارد و آزاد گذاشتن کودکان را برای بهره‌مندی هر چه بیشتر از لذت‌ها را مضر می‌شمارد. رویکردی که انسان را «همه‌اندیشه» می‌داند، نظام تربیتی خود را بر اساس آموزش علمی بنا و همه چیز را در حاشیه کلاس درس تعریف می‌کند.

فرهنگی که حق و باطل را یکسان می‌پندارد و گرفتار تکثر و نسبی‌گرایی معرفتی و اخلاقی شده است، معلم را نه راهنما و راهبر، بلکه تسهیلگر و زمینه‌ساز معرفی می‌کند. ما طرفدار کدامیم؟

برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید نگاه خود را به عالم و آدم روشن کنیم. سپس هدف و نقطه‌نهایی تربیت انسان را بر اساس آن معرفی کنیم و در نهایت، روش‌هایی را بباییم که مربی را برای رساندن متربی به آن هدف کمک می‌کنند.

به راستی انسان چیست و تربیت چگونه است؟ ■

بردی‌ها به طور دائم شیطنت می‌کند و برای هم کلاسی‌ها مشکل می‌سازد! پدر و مادر ستایش در آستانه طلاق هستند و این مسئله در روحیه او تأثیر بسیار بدی داشته است!

امسال موجی از مصرف‌دخانیات در کلاس ما شکل گرفته و اکثر دانش‌آموزان را آلوده کرده است!

اعتیاد به فضای مجازی باعث اختلال جدی در وضعیت تحصیلی بچه‌ها شده است!

در منطقه ما دختران دبیرستانی ازدواج می‌کنند و از تحصیل باز می‌مانند! برای اداره بهتر کلاس چگونه با دانش‌آموزان برخورد کنیم؟ در ذهن هر معلمی، صدها سؤال از این دست وجود دارد. شاید بتوان گفت، دغدغه اصلی هر معلم، یافتن پاسخ‌سؤالاتی مانند موارد بالاست؛ به طوری که می‌توان کسب چنین مهارت‌هایی را به عنوان معیار موفقیت و شکست معلم معرفی کرد.

آیا واقعاً نیاز معلم این است؟

اگر معلم توانست مهارت‌های ارتباط با دانش‌آموز و راه حل مشکلاتی را که با آن‌ها مواجه است، بیابد، به نقطه مطلوب دست یافته است؟ اساساً چه کسی تعیین می‌کند پدیده‌های مطلوب است یا نامطلوب؟ مثلاً با چه معیاری ازدواج در دوران دانش‌آموزی را مشکل می‌دانیم یا جنب و جوش زیاد را پدیده‌های نامطلوب ارزیابی می‌کنیم؟ روش‌ها و مهارت‌های معلمی در خدمت چه چیزی قرار می‌گیرند؟ این، همان چیزی است که ما معلم معمولاً به آن فکر نمی‌کنیم! در بیشتر موارد، آنچه را به تجربه آموخته و به آن عادت کرده‌ایم، را درست می‌پنداریم و آنچه را خلاف آن باشد، مشکل می‌شناسیم و به دنبال حذف یا اصلاح آن می‌گردیم.

این عادت‌ها و تجربه‌ها چگونه و از کجا شکل گرفته‌اند؟ چه کسی درستی آن‌ها را برای ما تضمین کرده است؟ آیا به همان میزان که به دنبال آموختن فن بیان و روش کلاس‌داری هستیم، محتوای گفتار و کلاس‌برایمان اهمیت دارد؟ آیا می‌دانیم چه چیزی را می‌خواهیم تربیت کنیم تا از خود و دیگران بپرسیم چگونه باید تربیت کنیم؟

در نگاه اول، پاسخ به این پرسش خیلی ساده به نظر می‌آید، ولی با تأمل بیشتر، در خواهیم یافت که این گونه نیست. دانش‌آموز مطلوب در ذهن ما چه تصویری دارد؛ ساکت و حرف‌گوش کن؟ مبادی آداب و اهل احترام؟ با نشاط و پرهیاهو؟ درس‌خوان و پرمطالعه؟ ماهر و کاربلد؟ و...؟

این ویژگی‌ها چگونه وارد ذهن ما شده‌اند؟ آیا محیط و فرهنگ عمومی این ارزش‌ها را به ما تحمیل کرده‌اند؟ در این صورت، چه تضمینی وجود دارد که آنچه پدران و همکاران ما قبول داشته‌اند، درست بوده و ما هم